

کافی و قراین و اشارات^(۱) قویه و اقاریر صریح^(۲) مندرج^(۳) در کیفرخواست، معلوم می شود که فوت مرحوم جعفرقلی سردار اسعد [د. ۲۳۹] به طوری که^(۴) در پشت پرونده زندان مسطور است، ساده و طبیعی نبوده^(۵) بلکه دو نفر متهم این پرونده در زمان شاه سابق بار دیگر با کمال بی اعتنائی و عدم رعایت مقررات قانون مدنی^(۶) و قوانین طبیعی و برخلاف وجدان و انصاف، جسورانه به قتل سردار اسعد و یا به عبارت دیگر زندانی بی تقصیر خویش که نه اتهام و گناهش معلوم و نه محکوم بوده است؛ قیام و اقدام کرده و در حین انجام وظیفه و به مناسبت شغل خود و در عین حال انحراف از وظیفه دولتی خویش^(۷) به سخت ترین و فجیع ترین وجهی که شرح آن خواهد گذشت، زندانی بی گناه خود را با سابقه اقتدار و توانایی - به طوری که از [د. ۲۴۰] نوشته های وی استفاده و استنباط می شود - در اثر سخت گیری و فشار مأمورین وظیفه ناشناس، ناتوان و بیچاره بوده است؛ در بهار سال ۱۳۱۳، شب دهم فروردین ماه، به قتل رسانیده و بدین ترتیب بهار زندگانی^(۸) او و بازماندگانش را خزان کرده و قلب آزادمردان ایرانی و طرفداران قانون و عدالت و آزادی و مشروطیت را جریحه دار نموده و از این راه شکست دیگری به حکومت ملی و آزادی وارد ساخته^(۹) و کمک بزرگی به استبداد و حکومت استبدادی کرده اند.^(۱۰)

اینک پس از چندین سال از قتل آن سردار و پس از طلوع [د. ۲۴۱] مجدد آفتاب آزادی و توجه دولت و ملت به قضاوت و دادگستری، مرتکبین این جنایت دستگیر و زندانی شده و به شرح زیر معرفی می شوند:

۱- احمد احمدی، فرزند محمدعلی، ۶۱ ساله، پزشک سابق زندان شهربانی،

۱. اصل و الف: امارات.

۲. الف: صریح و ضمنی.

۳. الف: مذکور.

۴. الف: آن طوری که.

۵. الف: نبوده است.

۶. الف: مدون.

۷. الف: وظیفه مقدس وجدانی خویش.

۸. الف: زندگی.

۹. الف: ساخته اند.

۱۰. الف: «و کمک بزرگی... کرده اند» را ندارد.

مسلمان، تبعه ایران، اهل مشهد، ساکن تهران، بخش ۹، زندانی از تاریخ^(۱) ۱۳۲۱/۱/۲۶.

۲- سیدمصطفی راسخ قائم مقامی، فرزند میررفیع، ۵۶ ساله، پاسپار یک بازنشسته شهربانی، رئیس سابق زندان، مسلمان، تبعه ایران، اهل اراک، ساکن تهران، بخش ۲، زندانی از ۱۳۲۰/۸/۶.

هرچند مشارالیهما اقرار صریحی به ارتکاب قتل [د.۲۴۲] ننموده‌اند^(۲) ولی علاوه براینکه طبق دلایل موجوده وقوع قتل مرحوم سردار اسعد در شب دهم فروردین ماه به مباشرت متهم اول، ثابت می‌باشد. از محتویات پرونده و مفاد یادداشت‌هایی که به خط سردار اسعد^(۳) به دست آمده، چنین آشکار می‌شود که از مدتی قبل، یعنی از اواخر اسفندماه ۱۳۱۲، تصمیم به قتل او گرفته شده و برای اجرای این منظور، ابتدا در زندان قصر غذایش مسموم می‌شود، لکن مزاج سردار اسعد سم را دفع و خود متوجه چنین تصمیمی می‌گردد. که در آن روز از خوردن غذا احتراز جسته^(۴) و به رئیس زندان، شکایت و اعتراض می‌کند. ولی اثری بر این شکایات^(۵) مترتب نمی‌شود. چون رئیس زندان [د.۲۴۳] اعتراضات و مقاومت او را از خوردن غذا و دوا از دست مأمورین زندان، مخالف نقشه و منظور خویش می‌بیند، در ساعت شش و بیست دقیقه عصر روز یکشنبه ۵ فروردین ۱۳۱۳ مرحوم اسعد^(۶) را به زندان شهری تأمینات، در اطاق مخصوصی که برای این کار تهیه کرده است، فرستاده و در^(۷) نیمه شب دهم فروردین ماه ۱۳۱۳، نقشه خود را عملی و بدست^(۸) و مباشرت دکتر^(۹) احمدی پزشکی و جلاذ^(۱۰) زندان، وی را مقتول ساخته است.^(۱۱)

۱. الف: ندارد.

۲. الف: ندارد.

۳. الف: ندارد.

۴. الف: ندارد.

۵. الف: شکایت.

۶. الف: جعفرقلی اسعد.

۷. الف: که.

۸. الف: «نقشه خود... بدست» را ندارد.

۹. الف: ندارد.

۱۰. الف: ندارد.

۱۱. الف: مقتول گردیده است.

مدارک و دلایل:

- ۱- نامه هایی که مجنی علیه در آخرین روزهای عمر خود در زندان نوشته است^(۱) بدین قرار:^(۲) [د.۲۲۴]
- ۲- اظهارات و گواهی عده‌ای زندانی از قبیل آقای عباس قبادیانی کلهر و آقای احمد همایون فرزند حبیب‌الله و آقای علی دیوسالار، مشعر بر اینکه نامبردگان در آن تاریخ زندانی بوده و شنیده‌اند غذای مسموم به سردار اسعد داده شده و کسانی که از آن غذا خورده‌اند مسموم گردیده‌اند و بعداً سردار را به زندان شهر^(۳) انتقال داده و او را کشته‌اند.
- ۳- اظهارات و گواهی پایوران و پاسبانان و عده‌ای از مأمورین و متصدیان زندان [د.۲۴۸] که کاملاً وارد و مطلع و شاهد و ناظر اغلب قضایا بوده‌اند از این قرار:
 اظهارات دکتر رسدبان یکم محمد فرزند زکی پزشک زندان مبنی بر اینکه دیده است اشخاصی از^(۴) غذای سردار اسعد خورده‌اند. بیمار و بستری شده و یکی از آن جمله پس از ابتلا به فلج آرسنیکی فوت کرده است و رسدبان وزیری هم که از آن غذا می‌خورد سخت مریض می‌شود و همچنین اظهار عقیده کرده، دکتر احمدی در زندان داوطلب آدمکشی بوده است. صفحات^(۵) ۴۸ و ۵۶.
- ۴- علی اصغر وزیری فرزند حسین، پزشک زندان، اظهار داشته از شام سردار اسعد خوردم، سخت بیمار شدم و علی حسین و خلیل ملک‌نژاد هم [د.۲۴۹] خوردند و مسموم شدند. حالت استفراغ به ایشان دست داد که این خود مؤید، اظهارات رسدبان یکم محمد نامبرده است. (۵۶-۶۲)
- ۵- اظهارات علی حسین فرزند رضا، شهرت منصوری. با اینکه با علی اصغر وزیری انفرمیه و خلیل انفرمیه زندان و شیخ حسین افصح و خیرالله زندانی از غذای سردار اسعد^(۶) خورده و^(۷) مبتلا به قی و استفراغ می‌شوند که بالاخره خیرالله فوت می‌کند و

۱. الف: در روی یادداشت‌های زندان نوشته است، همچنین تا اینجا مطلب اطلاعات سه شنبه ۴ بهمن ۱۳۲۲ ص ۴ پایان می‌پذیرد.

۲. عین این نامه‌ها در بخش دوم آمده است، از اینرو برای پرهیز از تکرار حذف شدند. نک: بخش دوم.

۳. الف: شهری.

۴. الف: تا از.

۵. الف: ندارد.

۶. الف: ندارد.

هم‌چنین بطری آبی که برای سردار آورده بودند با مواد حل‌نشدنی در آن^(۸) دیده شده است^(۹). (۷۳-۸۳)^(۱۰)

۶- ابوالقاسم حائری پزشکیار زندان اظهارات علی حسین را تأیید کرده و اظهار^(۱۱) نموده است مدت چهار روز سردار از غذای زندان نخورده و از وی نان و پنیر گرفته است. صفحه ۸۷-۸۹ | د. ۲۵۰

۷- گواهی و اطلاعات محمدابراهیم بیک سرپاسبان زندان که مراقب زندان شماره یک تأمینات و اطاق اسعد بوده است. بدین توضیح: روزی که می‌خواست‌اند سردار اسعد را به زندان شهر^(۱۲) بیاورند، تمام^(۱۳) روزه و سوراخهای اطاق او را به دستور رئیس زندان گرفته و کوچکترین منفذی در در و دیوار و سقف زندان سردار باقی نگذاشته، دستور اکید داده شده که کسی جز دکتر احمدی اگر به اطاق سردار برود کمترین مجازاتش اعدام است و صریحاً بیان می‌کند که در نگهداری وی دکتر احمدی چندین بار به اطاق سردار رفته است و دفعه اخیر که بعد از نصف شب بوده، دنبال دکتر احمدی به اطاق سردار می‌رود و به محض اینکه احمدی درب^(۱۴) را باز می‌کند، سردار نگاهی به احمدی | د. ۲۵۱] کرده می‌گوید: «آمدی آقا، انالله و انا الیه راجعون» و می‌بیند که دکتر احمدی بی‌رحم گردی از کیف خود بیرون آورده، در آب ریخته و به وسیله انژکسیون به دست سردار اسعد تزریق کرده، خارج می‌شود [صفحه ۹۶. و نیز در برگ ۱۴۹ پرونده اعتراف کرده در شب مرگ سردار اسعد سیدمصطفی راسخ رئیس زندان موقت ماند و بعد از آنکه دکتر احمدی مرتکب این^(۱۵) جنایت شد و سردار اول به خیر خیر و سسکسکه و سپس نفس افتاد آن وقت گزارش تهیه و خودم گزارش را بردم و به

۷. الف: همه.

۸. الف: آن را.

۹. الف: دیده است.

۱۰. اصل: ندارد.

۱۱. الف: اضافه.

۱۲. الف: تأمینات.

۱۳. الف: مشاهده کرده که تمام.

۱۴. الف: در.

۱۵. الف: آن.

دست سرهنگ^(۱) راسخ دادم. سرهنگ آن را در پاکتی گذاشت و قریب به (۲) دو ساعت بعد از نصف شب از زندان رفت و سرهنگ مرا^(۳) تهدید به اعدام کرده است که جریان را به کسی نگویم.^(۴) [د.۲۵۲]

۸- حسن فرزند علی، پاسبان زندان شماره یک^(۵) معروف به حسن آقا سرهنگ و تقی فرزند حاج علی، پاسبان زندان، یک نواخت اعتراف نموده اند که در شب دهم فروردین ۱۳۱۳، هر دو نفر در زندان نگهداری داشته و ورود دکتر احمدی را بعد از نیمه شب به زندان، تصدیق و عملیات جانی مکار را به این طریق مشاهده و بیان کرده اند که: دو ساعت بعد از نصف شب دکتر احمدی به اتفاق محمدابراهیم بیک نامبرده مراقب اطاق اسعد^(۶) به اطاق سردار اسعد رفته و بلافاصله مراجعت می کند^(۷) و دکتر احمدی ظرفی از محمدابراهیم بیک^(۸) می خواهد، او هم یک نعلبکی از طاقچه برداشته به دکتر احمدی می دهد و مجدد^(۹) به اتفاق به اطاق سردار می رود^(۱۰) و پس از ده^(۱۱) [د.۲۵۳] پانزده دقیقه مراجعت کرد.^(۱۲) دکتر احمدی نعلبکی را به دفتر آورده سفارش می کند کسی به آن دست^(۱۳) نزند. احتیاط شود. همینکه احمدی می رود، می بیند^(۱۴) ناله و سسکه سردار شدت پیدا کرده و بعد از یکی دو ساعت صدا قطع و سردار فوت می کند و اظهار نموده اند^(۱۵) که ملاقات با سردار و غذا دادن به وی ممنوع بوده و درب

۱. الف: خود به سرهنگ.

۲. الف: ندارد.

۳. الف: نیز او را.

۴. الف: نگوید.

۵. الف: ندارد.

۶. الف: ندارد.

۷. الف: می کنند.

۸. الف: ابراهیم.

۹. الف: مجدداً.

۱۰. الف: می روند.

۱۱. الف: ندارد.

۱۲. الف: کرده.

۱۳. الف: دست به آن.

۱۴. الف: می بینند.

۱۵. الف: اضافه کرده اند.

اطاق او^(۱) نیز قتل و کلید آن هم در دفتر نگهبانی بوده است که اظهارات ایشان را محمدابراهیم بیک نامبرده در خصوص نعلبکی و رفتن همراه احمدی به اطاق سردار عیناً تأیید کرده است. صفحات ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۵۳ پرونده. [د. ۲۵۴]

۱۰- عزیزالله حقیقی فرزند کاظم وکیل کشیک اظهار داشته سرهنگ راسخ رئیس زندان دستور داده بود راجع به سردار چیزی نباید^(۲) در دفاتر روزانه زندان ثبت شود و راجع به احمدی هم از بیان او مستفاد می شود که اصولاً در زندان سابقه نداشته است که آن وقت شب پزشک سر زندانی بیاید و نیز اظهار نمود که سپرده بودند، به سردار غذا داده نشود. صفحه ۱۰۵-۲۰۵.

۱۱- سر بهر عمادی مدیر زندان^(۳) اظهار نموده که قضیه مسموم بودن^(۴) آب و غذای سردار را به سرهنگ راسخ، رئیس زندان، گفته است. [صفحه ۱۱۵].

۱۲- حسین نیکوکار، رسدبان یک^(۶) مأمور^(۷) توقیفگاه، معترف است که سرهنگ راسخ تلفون نموده یک نفر زندانی است که غذا نمی خورد و یک نمره برای او تهیه کنند که به آنجا فرستاده شود و آن زندانی سردار اسعد بوده است و اظهار عقیده کرده معمول زندان این بود که [د. ۲۵۵] چنانچه زندانی غذا نخورد، او را به بهداری می فرستاده^(۸) تا غذا به او بدهند. و اگر سه روز غذا نمی خورد مأمورین بهداری موظف بودند، اجباراً به او شیر تنقیه کنند و در مورد سردار اسعد این رویه عمل نشده، بلکه رئیس زندان، سرهنگ راسخ دستور داده بود که چون زیاد داد و فریاد می کند و غذا نمی خورد، منافذ اطاق او^(۹) را بگیرند. [صفحه ۱۱۶]

۱۳- محمد صالحیان، کارمند زندان اعتراف نموده سرهنگ راسخ دستور داده بود سردار را در زندان مسدود بپرند و اسم او را در دفتر زندان ذکر نکنند و نیز ملاقات

۱. الف: وی.

۲. الف: نیاستی.

۳. الف: رضای عماري پایور زندان.

۴. الف: نمودن.

۵. الف: پایان مطلب اطلاعات چهارشنبه ۵ بهمن ۱۳۲۲، ص ۴.

۶. الف: رسدبان یک نیکوکار.

۷. الف: مدیر.

۸. الف: فرستادند.

۹. الف: ندارد.

مأمورین با سردار ممنوع بوده و بیان عقیده کرده است که این عمل برخلاف قاعده و ترتیب معموله^(۱) زندان بوده^(۲) و اضافه کرده است که به سردار غذا نمی دادند. [د.۲۵۶] (۳)(۱۳۵-۲۳۷)

۱۴- محسن سعیدی^(۴) سرپاسبان ۳ که مأمور تفتیش و بازرسی غذای زندانیان بوده است، گفته که^(۵) به سردار غذا نمی دادند و غذایی هم که^(۶) به اسم او می آوردند^(۷) در دفتر ثبت نمی شد^(۸) و اصولاً کلیه امور راجع به او مخفی بوده است. و دستور ندادن غذا را مستند به سفارش عزیزالله حقیقی و محمد صالحیان نموده که این دو نفر از طرف رئیس زندان - سرهنگ راسخ - به طوری که ذکر شد، دستور داشته اند. و محمد صالحیان نگهبان روز دهم اعتراف نموده که گزارش مربوط به فوت سردار را قبل از ظهر برحسب دستور سرهنگ راسخ، رئیس زندان، که به اتفاق دو نفر^(۹) به زندان آمده بود، نوشته و امضا کرده است ولی گواهی پزشک به او ارائه نشده و قرار بوده که بعداً گواهی از دکتر احمدی بگیرند و حسین پاسبان مأمور احضار دکتر احمدی اظهار داشته است دکتر را در ساعت ۵ عصر روز جمعه دهم برای دادن گزارش به زندان آورده^(۱۰) [د.۲۵۷] و محمدابراهیم بیک مراقب دائمی اطاق سردار مجدداً در صفحه ۳۴۰ اظهارات سابق خود را به طور کامل توضیح داده است و نیز اضافه کرده پس از مرگ سردار، یعنی روز بعد، نیکوکار مدیر زندان شماره یک،^(۱۱) ده تومان به او داده و گفته است رئیس زندان^(۱۲) را ملاقات کند و او هم رئیس زندان را ملاقات کرده، پالتو و کفش سردار اسعد را برحسب دستور سرهنگ نزد او برده و سرهنگ به او گفته است اگر مطالب را به کسی

۱. الف: معمولی.

۲. الف: بوده است.

۳. الف: ندارد.

۴. الف: محسن سعید فرزند محمدعلی.

۵. الف: است.

۶. الف: ندارد.

۷. الف: ندارد.

۸. الف: نشده.

۹. الف: دو نفر دیگر.

۱۰. الف: آورده است صفحه ۳۱۰.

۱۱. الف: ندارد.

۱۲. الف: رئیس زندان سرهنگ راسخ.

بگویی تو را زنده نخواهند گذارد. صفحه ۳۴۳.

۱۵- اظهارات حسین نیکوکار مدیر زندان نمره یک،^(۱) [مبنی] بر اینکه به دستور راسخ رئیس زندان، پزشک احمدی به زندان سردار اسعد رفت و [د.۲۵۸] آمد نموده^(۲) و پزشک احمدی در روز ۶ فروردین، یک ساعت بعد از ظهر به اتفاق او به اطاق سردار اسعد رفته و در دفتر وقایع روزانه^(۳) زندان شماره یک این موضوع ثبت شده است.

۱۶- اظهارات محمد یزدی، سرپاسبان مأمور شمار ۲، مشعر بر اینکه در عصر روز ششم فروردین، نزدیک غروب،^(۴) مشارالیه را به زندان شماره یک، اطاق سردار اسعد، احضار و به اتفاق سه نفر پاسبان دیگر وارد اطاق^(۵) سردار اسعد شده و مشاهده نمودند که پزشک احمدی روی تخت سردار اسعد نشسته و محمدابراهیم بیک در طرف بالای تخت ایستاده و سلطان جعفرخان روی تخت دیگر نشسته و پزشک احمدی [د.۲۵۹] دواپی می خواسته به سردار اسعد به اصرار بخوراند و سردار اظهار داشته از موقعی که پرتقالی به او داده و خورده است، وضعیت مزاجی او خراب و حاضر به خوردن دوا نیست. مایوس از دادن دوا به سردار اسعد، درب زندان را بسته و مراجعت می کنند و می رسانند که پرتقال را موقعی که نیکوکار و پزشک احمدی،^(۶) بعد از ظهر که^(۷) به اتاق^(۸) او رفته اند، به او داده اند. چه آنکه موقع ورود به زندان شماره یک،^(۹) سردار اسعد^(۱۰) را بازرسی بدنی نموده^(۱۱) و درب زندان او هم قفل بوده است.

۱۷- اظهارات اسماعیل وکیل پاسدارخانه که در موقع انتقال سردار اسعد و شب فوت او در پاسدارخانه کشیک داشته، صراحت [د.۲۶۰] دارد که پزشک احمدی بعد از انتقال

۱. الف: موقت.

۲. الف: می نموده.

۳. الف: یادداشتی.

۴. الف: مغرب.

۵. الف: زندان.

۶. الف: ندارد.

۷. الف: ندارد.

۸. الف: اتاق سردار.

۹. الف: موقعی که سردار اسعد وارد زندان شماره یک شد.

۱۰. الف: او.

۱۱. الف: نموده اند.

سردار اسعد به زندان شماره یک، به زندان مزبور رفت و آمد می‌کرده و در شب فوت سردار هم در یکی دو ساعت بعد از نصف شب وارد زندان شده و پس از نیم ساعت مراجعت می‌کند، صبح اطلاع پیدا کرده^(۱) که سردار اسعد فوت کرده است.^(۲)

۱۸- گواهی جعفر نجفی پاسبان مأمور زندان موقت مبنی بر اینکه دکتر احمدی به اتفاق حسین نیکوکار روز ششم فروردین وارد اطاق زندان سردار اسعد شده و مجدداً پزشک احمدی^(۳) با سلطان جعفرخان و سرپاسبان^(۴) محمد یزدی و سه نفر پاسبان دیگر در^(۵) غروب همان روز^(۶) به زندان سردار رفت و آمد نموده است. [د.۲۶۱]

۱۹- اظهارات پزشک احمدی بر^(۷) خلاف اظهارات محمد صالحیان و عزیزالله حقیقی و محمدابراهیم بیک، با اینکه جنازه سردار را در خود زندان معاینه کرده است و اجازه دفن داده، در صورتی که جنازه قبل از ظهر به اداره متوفیات فرستاده شده و علی محمد پاسبان نتوانسته پزشک احمدی را قبل از ظهر به زندان حاضر نماید و به خوبی کذب ادعای پزشک احمدی را در معاینه جسد در زندان مدلل می‌نماید.

۲۰- اقرار و اعترافات پزشک احمدی در خصوص کیفیت معاینه جسد سردار اسعد در زندان و اظهار او به اینکه صلاحیت معاینه مرضای مهم را نداشته و صدور پروانه دفن هم از طرف او به واسطه روز جمعه و تعطیل بودن و نبودن پزشک در زندان بوده و گواهی [د.۲۶۲] و پروانه‌ای که نوشته است، روی اظهارات انفرمیه کشیک بوده است. در صورتی که دفتر بهداری زندان نشان می‌دهد، در آن روز ساعت ۸ صبح الی ۱۲ ظهر دکتر جهان‌بخش در زندان مشغول کار بوده و نیز با بودن اداره پزشک قانونی، اصولاً احتیاجی به وجود او نبوده است و فرار دکتر احمدی به طور قاچاق و به طور مخفی به خاک عراق و تغییر اسم خود، دلیل دیگری بر جنایتکاری او است.

۲۱- اقرار صریح پاسیار راسخ به اینکه برحسب دستور او غذاهای زندانیان در اطاق

۱. الف: کرده است.

۲. الف: کرده.

۳. الف: نامبرده.

۴. الف: ندارد.

۵. الف: اول.

۶. الف: ندارد.

۷. الف: به.

او بازرسی می‌شده و بعداً بین زندانیان تقسیم می‌شده است.

۲۲- اظهارات و گواهی نیکوکار به اینکه پاسیار راسخ رئیس زندان به او دستور داده است که پزشک احمدی به زندان شماره یک رفت و آمد نماید و پزشک احمدی رفت و آمد می‌کرده است [د.۲۶۳]

۲۳- اقرار صریح پاسیار راسخ رئیس زندان به اینکه قبل از ظهر و بعد از ظهر روز جمعه ۱۰ فروردین، روز فوت سردار اسعد، در زندان مشغول انجام وظیفه بوده لکن از جریان فوت سردار اسعد و معاینه جسد وی و حمل به اداره متوفیات مسبوق نشده است. که چنین امری کاملاً غیر معقول است که وزیر جنگی در زندان فوت کند و رئیس زندان که به کلیه امور زندان وارد است و خود نیز در زندان بوده، اطلاع حاصل نکند.

۲۴- اظهارات مدیر زندان یاور سرتیپ زاده، مبنی بر اینکه قضیه مسموم بودن غذا و آب سردار اسعد را به سرهنگ راسخ رئیس زندان اطلاع داده و مشارالیه توجهی نکرده است. (۱۰۲)

۲۵- با توجه و دقت در رنگ و جوهر پیش‌نویس بایگانی [د.۲۶۴] در پرونده زندان صادره از ناحیه مأمورین زندان و دو برگ پروانه دفن و گزارش پزشک احمدی به عنوان رئیس زندان به خوبی معلوم می‌گردد که جوهر کلیه اوراق مزبور یکی بوده و می‌رساند که گزارش و پروانه دفن را پزشک احمدی در اطاق رئیس زندان نوشته است.

۲۶- انکار جدی پاسیار راسخ از ملاقات پزشک احمدی در روز جمعه ۱۰ فروردین، یعنی روز فوت سردار اسعد، در زندان. در صورتی که محمد صالحیان و حسین پاسبان خلاف^(۱) اظهارات او را گواهی نموده و اضافه کرده‌اند موقعی که پزشک احمدی به زندان آمد پاسیار راسخ مشغول کار بوده است خود دلیل دیگری بر کذب اظهارات وی می‌باشد. [د.۲۶۵]

بنا به مراتب مشروحه بالا و انطباق مفاد نامه‌های آن مرحوم که در زندان در لحظات آخر عمر خود با خون خویشتن یا ماده کم‌رنگ دیگری روی کاغذ^(۲) و یادداشت‌های مارک دار زندان با چوب کبریت یا دسته مسواک و امثال آن نوشته است؛ با اظهارات مأمورین زندان و زندانیان و تأیید گفته‌ها و اعترافات آنان از طرف یکدیگر و یکنواخت

۱. الف: ندارد.

۲. الف: ندارد.

بودن اظهارات متصدیان و کارمندان زندان در جلسات متعدده و تاریخ‌های مختلفه و بخصوص اظهارات صریحه و مؤثر محمد ابراهیم بیک که از بدو ورود مرحوم سردار اسعد به زندان موقت شبانه روز به دستور رئیس زندان، مأموریت مراقبت و نگهداری اطاق سردار اسعد را داشته و از زندان خارج نشده [د. ۲۶۶] مگر بعد از ارتکاب جنایت و انجام منظور و قصد جنایت متهمان و اینکه مرحوم اسعد را از غذا محروم کرده و در اطاقی جای داده بودند که از گور تاریکتر و تنگتر بوده است و برگزیدن دکتر احمدی که به بدکاری در شهربانی و زندان معروفیت داشته، برای عیادت و ملاقات سردار بدون اینکه طبق تصدیق کلیه مأمورین زندان سردار جزئی کسالتی داشته و یا درخواست طیب کرده باشد و این که در دفاتر زندان موقت راجع به سردار اسعد کوچکترین چیزی نوشته نشده و ثبت امور مربوط به وی کلاً و بعضاً در دفاتر ممنوع^(۱) بوده است و ملاقات او حتی برای مأمورین زندان ممکن نبوده است و ذکر عبارات «از وقتی که پرتقال [د. ۲۶۷] را خوردم^(۲) حالم بد شد و انالله و انالیه راجعون و می‌خواهی کاری را که باتیمورتاش کردی با من هم بکنی»، خطاب از طرف سردار اسعد به دکتر احمدی و اینکه به تصدیق کارکنان و مأمورین زندان پرتقال را دکتر احمدی به سردار اسعد داده و پس از تزریق انژکسیون هم در شب مورد بحث با کیفیت نامبرده، سردار اسعد فوت می‌کند. طرز تهیه زندان و انتقال از زندان قصر به زندان شهری به دستور سرهنگ راسخ^(۳) و طبق سایر دلایل و نشانی‌های مذکوره در قرار بازپرس چنین استنباط و ثابت می‌شود که نقشه قتل مرحوم جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری قبلاً از طرف رئیس زندان [د. ۲۶۸] طرح و بدین ترتیب اجرا می‌شود که دکتر احمدی جلاد زندان با دادن سم یا تزریق انژکسیون، سردار اسعد را مسموم کرده کار را تمام کند ولی چون سردار اسعد متوجه این نکته گردیده و از خوردن غذا و آب استنکاف و خودداری می‌نماید و از دستورات و تعارفات و اصرار دکتر احمدی و دیگران سرپیچی و مقاومت کرده و داد و فریاد می‌کند، قضیه را از راه دیگری حل می‌کنند که او را به محل مخفی و جایی ببرند که صدای ناله‌اش به گوش احدی نرسد و از طرفی موقعیت و مکان طوری باشد که موجب

۱. الف: ندارد.

۲. الف: خورده‌ام.

۳. الف: مصطفی راسخ.

ضعف قوا و سلب قدرت و نیروی دفاع از او گردد تا دکتر احمدی بتواند با فراغت بال [د. ۲۶۹] و راحتی خیال عمل خود را انجام دهد و جهت اجرای همین منظور است که به دستور سرهنگ سیدمصطفی راسخ، سردار اسعد به زندان موقت، اطاق مخصوص - یعنی گور^(۱) تاریک - اول خود منتقل شده، از غذا و هوا و نور آفتاب و مهتاب و چراغ محروم و متنوع می‌گردد و بدین ترتیب نامبرده توانسته است قدرت مقاومت را از سردار اسعد سلب و اجرای عمل دکتر احمدی را که تزریق سم به قصد کشتن سردار بوده و او را کشته است، تسهیل و معاونت کرده باشد.

علی‌هذا بزه‌های نسبت داده شده^(۲) به دکتر احمدی پزشک زندان و سرهنگ راسخ رئیس زندان ثابت و مسلم است [د. ۲۷۰] و عمل شخص اول مشمول ماده ۱۷۰ و عمل دومی که معاونت در قتل کرده است مشمول ماده ۲۸ قانون کیفری بوده، طبق مواد ۱۷۰ و ۲۹ قانون^(۳) و با توجه به تبصره‌های^(۴) ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل و طرز رسیدگی دیوان جزای عمال دولت، مصوب ۲۰ دی ماه ۱۳۰۷ و ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری، درخواست تعیین کیفرشان می‌شود.

دادیار دادرسی تهران

وجیه‌الله فاضل سرجویی^(۵)



در اینجا ادعای مدعی العموم خاتمه می‌یابد و برای تکمیل این سرگذشت لازم است که دفاع استادانه وکیل مدافع ورثه مرحوم اسعد - آقای ارسلان خلعتبری با عنوان «شرکت احمدی با عزرائیل در این تاریخچه ثبت شود.» [د. ۲۷۱]^(۶)



۱. الف: ندارد.

۲. الف: ندارد.

۳. الف: همین قانون.

۴. الف: تبصره.

۵. فقط در الف و پایان مطالب اطلاعات پنج شنبه ۶ بهمن ۱۳۲۲ ص ۴.

۶. برای تکمیل ماجرا و ارائه همه مدارک دادگاه، برخلاف میل و وعده نویسنده، نخست متن بازجویی و دفاع متهمین افزوده گشت زیرا مطالعه آن در درک ادعای مدعی العموم بسیار مؤثر و لازم است.

تحقیقات از پزشک‌یار احمد احمدی در دادگاه عالی جنایی

روز چهارشنبه پنجم بهمن دادگاه عالی جنایی به ریاست آقای عبدالعطوف رباحی تشکیل یافت و تحقیقات از پزشک مجاز احمدی به شرح زیر شروع شد:

رئیس دادگاه: از احمد احمدی شروع به تحقیقات می‌شود آقای احمد احمدی از همان‌جا جواب می‌دهید و یا جلو می‌آیید.

احمدی: من مریض هستم، نمی‌شنوم می‌آیم جلوتر. (احمدی آهسته و لنگان جلو آمده و در پشت میزی که جلو هیأت حاکمه دادگاه بود، قرار گرفت.)

رئیس: دو فقره ادعای نامه برای شما خوانده شد و شنیدید. قسمتی از آن مربوط به شماست که متهمید به دو قتل. اول قتل جعفرقلی اسعد در تاریخ دهم فروردین ۱۳۱۳. دوم قتل مرحوم محمد فرخی یزدی که در بیست و پنجم مهر ۱۳۱۸ وقوع یافته است. این دو فقره اتهام را نسبت به خود قبول دارید یا نه؟

احمدی: هرچه گفته‌اند دروغ است. کاملاً دروغ است. اصلاً روحم خبر ندارد، کاملاً دروغ است. کاملاً تکذیب می‌کنم.

رئیس: دلایل اتهام به قتل سردار اسعد را می‌گویم. گوش دهید و از خودتان دفاع کنید. شما در سال ۱۳۱۲ مأمور بهداری زندان قصر بودید یا مأمور بهداری زندان موقت شهر؟

احمدی: این تاریخ که می‌فرمایید خیلی کهنه است. به خاطر منمانده و نمی‌دانم در آن تاریخ کجا بودم.

رئیس: دفاتر و تحقیقات حاکی است که شما در آن تاریخ مأمور قصر بوده و در شهر مأموریتی نداشته‌اید و در آن تاریخ جعفرقلی اسعد مرحوم را به زندان موقت شهر آوردند و شما از آن تاریخ در زندان شهر آمد و رفت پیدا کرده‌اید.

احمدی: مرسوم بهداری این است که هر که مریض باشد، به طبیب می‌گویند برو ببین. اطباء می‌روند. می‌بینند. هرچه دستور رئیس صحیح باشد، انجام می‌دهند. سرکشی می‌کنند و برمی‌گردند. و من یادم نیست رفته‌ام یا نرفته‌ام. رئیس صحیح می‌داند.

رئیس: رفت و آمد شما از زندان قصر، در آن تاریخی که مأمور قصر بودید، به زندان موقت می‌بایست به امر رئیس بهداری باشد یا زندان؟

احمدی: آقا ما رئیس بهداری داریم. انفرمیه داریم. پرستار داریم. هر دستوری رئیس

بهداری بدهد، ما طبق آن رفتار می‌کنیم و هر عضوی باید طبق آن عمل کند.
 رئیس: بر طبق آئین نامه شهربانی امور فنی بهداشتی با رئیس بهداشتی و اطباء است ولی امور اداری آن با رئیس زندان است. شما چطور می‌گویید با رئیس بهداشتی است؟
 احمدی: ما تابع زندان نیستیم. ما مطیع او نیستیم. مطیع امر رئیس صحیح هستیم.
 رئیس: بالاخره شما در موقع توقیف جعفرقلی اسعد در زندان موقت نسبت به او معالجاتی کرده‌اید یا نه؟

احمدی: من زندانیها را نمی‌شناختم و هرگاه اتفاق می‌افتاد، ما می‌رفتیم در حضور مأمور معاینه می‌کردیم و چهل و پنجاه نفر را می‌دیدیم که اسمشان را در دفتر می‌نوشتند و من معاشر نبودم که بشناسم.
 رئیس: جعفرقلی یک زندانی برجسته و نامداری بوده اگر مأمور معالجه بودید، باید در نظرتان مانده باشد.

احمدی: من پیر شده‌ام از کجا این تاریخ در نظرم باشد. بنده نظرم نیست.
 رئیس: دلایلی که بر این اتهام شما دلالت می‌کند، آمد و رفت شما نزد سردار اسعد و معاینات شما یک یک مفاداً اطلاع داده شده، اظهارات ابراهیم بیک دایر به آمدن شما به آنجا که وقتی کشیک داشته، بخاطر دارید؟
 احمدی: خیر.

رئیس: محمد یزدی اظهار می‌کند روزی جعفرقلی اسعد در زندان بود. پزشک احمدی اصرار داشت که سردار غذایی یا دوائی بخورد.
 احمدی: دروغ گفته. من چکاره بودم. مریض‌ها عموماً تحت نظر رئیس بهداشتی هستند. ما چه کاره هستیم. غذا و دوا به خورد مردم بدهیم. مأمور سرکشی بودیم.
 رئیس: همان محمد یزدی اظهار می‌کند که شما آمدید آمپول زدید. یعنی در سرنگی دوائی ریختید و به جعفرقلی اسعد تزریق کردید.

احمدی: کاملاً دروغ است. من به عمرم آمپول نزده‌ام. آمپول را پرستار می‌زند. آمپول زدن با ما نیست. دروغ است. کاملاً تکذیب می‌کنم.
 رئیس: حسن پاسبان اظهاراتی کرده دایر به اینکه شما، دکتر احمدی، نعلبکی از او خواستید و دارویی در آن ریختید و به سردار اسعد تزریق کردید و سفارش کردید کسی دست به آن نعلبکی نزند.

احمدی: کاملاً دروغ است. غرض دارند. دروغ خدمتان عرض کرده‌اند. از راه غرض گفته‌اند. کاملاً دروغ است.

رئیس: محمدابراهیم بیک طبق اظهارات پاسبان می‌گوید: «احمدی از من نعلبکی خواست و دوا در آن ریخت. به اطاق سردار اسعد رفت و در حضور او آمپول را زد.» احمدی: جداً تکذیب می‌کنم. هیچ همچو چیزی نیست.

رئیس: عزیزالله سرپاسبان می‌گوید: «دکتر احمدی مأمور قصر بود و آمدنش به زندان شهر هم به امر رئیس زندان بود» و واقعه فوت را در صفحات ۵۹ و ۶۳ محمدابراهیم بیک گزارش داده است، شما مأمور قتل بوده‌اید و به زندان برای این کار آمده‌اید.

احمدی: کاملاً دروغ است. رئیس زندان که رئیس بهداری نیست. کاملاً دروغ است. رئیس: نیکوکار رئیس زندان موقت است. گویا او هم می‌گوید احمدی پزشک بوده اگر لازم می‌شد، می‌بایست به امر رئیس زندان بیاید.

احمدی: دروغ است. دایره صحیه از اول همینطور بوده. انفرمیه پرستار و امثال اینها زیردست رئیس بهداری است.

رئیس: و باز همان نیکوکار می‌گوید: «دکتر احمدی روز ۱۳۱۳/۱/۶ با رئیس زندان، برای بازدید، آمد و گفت: «نمره یک مریض دارد یا نه». «گفتم: «نه». گفت: «من مأمور بازدید هستم و در دفتر نمره یک هم بسته شده‌است.»

احمدی: اگر هم بوده به دستور رئیس بهداری می‌فرستادم. رئیس زندان حق نداشت دستور بدهد و رئیس بهداری دستور می‌داد.

رئیس: پس چرا این طور گفته‌اند؟

احمدی: دروغ است، من در عمرم خلاف نکرده‌ام. هرچه گفته‌ام صحیح گفته‌ام آنها دروغ گفته‌اند و حرفشان را جداً تکذیب می‌کنم.

رئیس: محمد صالحیان عضو دفتر زندان می‌گوید: «در دفتر نگهبانی قید شده که کسی در نمره ۱ و ۲، عبور و مرور نکند و سه مرتبه دکتر احمدی به همراهی بعضی به دیدن سردار اسعد آمد.»

احمدی: من نمی‌شناسم. هر وقت مریض بوده، رئیس بهداری دستور می‌داد و من اطاعت می‌کردم. می‌رفتم و با کسی معاشر نبودم. در خانه یا در زندان من در اختیار محبس نبودم.

رئیس: تقی پاسبان می‌گوید: «احمدی نعلبکی خواست و محمد ابراهیم بیک نعلبکی آورد و برد اتاق سردار اسعد، این اظهارات درست است یا نه؟

احمدی: همه‌اش دروغ است و جداً تکذیب می‌کنم.

رئیس: اصغر پاسبان می‌گوید: «که پزشک احمدی و مدیر زندان، نیکوکار، به زندان شماره ۱ آمده و به اتاق سردار اسعد رفتند.»

احمدی: جداً تکذیب می‌کنم.

رئیس: حسن سرهنگ اظهار می‌دارد شب فوت سردار اسعد احمدی به اتاق سردار رفت و کلید اتاق هم در آن شب نزد ابراهیم بیک بود.

احمدی: کاملاً دروغ می‌گوید و جداً تکذیب می‌کنم^(۱).

رئیس: باز محمد ابراهیم بیک پاسبانی است که در تمام مدت زندانی بودن سردار اسعد مأمور پاس اتاق او بوده، می‌گوید: «پس از [بیرون آمدن احمدی از^(۲) اتاق سردار صدای خرخر از اتاق بلند شد. [خارج از اتاق گوش دادم صدا قطع شده بود. فوری برای گزارش رفتم. چه کلید اتاق در خارج بود.»

احمدی: جداً تکذیب می‌کنم.

رئیس: معاینه جسد او را صورت نوشته‌اید؟

احمدی: یادم نیست و اگر نوشته باشند، بهداری نوشته و اطباء نوشته‌اند.

رئیس: در تحقیقات بازپرسی به شما نشان داده‌اند که گواهی‌نامه به خط شما و امضای شماست.

احمدی: ممکن است خط من باشد.

رئیس: برطبق مفاد این گواهی‌نامه، اینطور شهادت داده‌اید: «جعفرقلی سردار اسعد در اثر سکته قلبی فوت کرده است.»

احمدی: دستور رئیس صحیح است که من نوشته‌ام. من آنقدر مهارت نداشتم که مداوا کنم و تشخیص بدهم که این سکته بوده است.

رئیس: در صورتی که اطباء بهداری مطلع بودند و می‌دانستند که جعفرقلی اسعد چه مرضی پیدا کرده، چرا خودشان که می‌دانستند تصدیق ننوشته و تو نوشتی که

۱. به نقل از روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۹ بهمن ۱۳۲۲، ص ۴.

۲. اصل: به.

می دانستی؟

احمدی: عرض کردم. هر وقت طبیب در دسترس هست، رئیس دستور می دهد بروید بنویسید. یا مجروحین شهری که نمی توانند به بهداری بیایند، ما آن جا می رویم در محل واقعه آنها را می بنیم. این معمول است.

رئیس: بالاخره شما جنازه سردار اسعد را دیدید یا نه؟

احمدی: بدون معاینه که ما نمی توانیم تصدیق بدهیم. البته باید ببینیم بعد بنویسیم.

رئیس: بعد از دیدن جنازه آیا می توانستید بفهمید به چه مرضی فوت کرده؟

احمدی: این را رئیس صحیح دستور می دهد. او مطلع است و می داند.

رئیس: آن روز که این تصدیق را نوشته اید، دکتر جهانبخش طبیب زندان آنجا بوده،

چطور شده شما نوشته اید؟

احمدی: نمی دانم ممکن است بوده و رفته باشد. ممکن است نباشد. چون شبها

اینجا ثابت یک جا نیستند. هزار مرتبه شبیه این واقعه شده تلفن کرده اند به بهداری،

طبیب خواسته اند. طبیب دیگر رفته سرکشی کرده، بعد برگشته.

رئیس: شما در زندان بودید که این صورت را نوشتید. یا در خانه پی شما فرستادند تا

معاینه کنید و بنویسید؟

احمدی: یادم نیست ولی تا رئیس صحیح نگوید، ما نمی توانیم برویم یا چیزی

بنویسیم. البته با اجازه اوست.

رئیس: طبق تحقیقاتی که شده آن روز شما در زندان نبوده اید. شبش بوده اید ولی

روزش نبوده اید. فرستاده اند عقب شما. یکی را پیش از ظهر فرستادند پیدایتان نکردند.

بعد از ظهر شما را پیدا کردند.

احمدی: یادم نیست.

رئیس: پس این دو نفر دروغ می گویند که پی شما بودند.

احمدی: قطعاً دروغ می گویند. بنده اطلاع ندارم.

رئیس: بنابراین اگر اظهارات آنها را صحیح بدانیم، این طور می شود که جنازه اسعد را

قبل از ظهر به متوفیات داده اند برای غسل. شما بعد از ظهر آمده اید. بدون اینکه معاینه

کنید. اجازه نوشته اید.

احمدی: دروغ است. طبیب بدون معاینه نمی تواند جواز بدهد. باید بنویسد مثلاً

مرده زیر ماشین رفته، چه مرضی داشته. ما بنا به دستور رئیس صحنه می‌رویم. می‌بینیم. می‌نویسیم.

رئیس: جهت اساسی و اینکه مأمورین با شما این قدر غرض پیدا کرده‌اند که به شما تهمت‌های بزرگ بزنند، چه باید باشد؟

احمدی: آقا اینها اغلب از خدمت فرار می‌کردند. می‌گفتند معافی بدهید. اگر مریض بودند، می‌بایست معالجه شوند. اگر بستری است باید دستور بگیرد و برود. معافی بیهوده لازم نیست. اینها از آن راه بیشتر با ما غرض داشتند. می‌گفتند می‌خواهیم برویم عروسی یا جای دیگر. بیشتر از این مأمورین از این راه با ما غرض داشتند. هرگونه اتهام راجع به من دروغ است.

رئیس: شما که پزشک شهر نبودید، می‌بایست این کینه را مأمورین زندان با شما پیدا کنند؟

احمدی: خیر. یک مدتی بهداری بودیم می‌گفتند برو زندان قصر یا زندان موقت. از کلاتری هم که می‌آمدند همین اخلاق را داشتند. طمعشان معافی بود.

رئیس: در صورتی که در زندان موقت طیب داشتند، چرا نسبت به شما کینه‌ورزی می‌کردند؟

احمدی: دیوار من از همه کوتاهتر بود. من این‌گونه مرضا را مداوا نکردم اینها دروغ گفته‌اند. تطمیع شده‌اند. غرض گفته‌اند.

رئیس: از رئیس بهداری که تحقیق شده است. گفته من چنین دستوری به پزشک احمدی نداده‌ام.

احمدی: نه آقا معمولاً حال هم معموله. هر موقع مریض بود، رئیس بهداری تکلیف می‌کرد برو آنجا. حالا بیاید ثابت کنم.

رئیس: چطور شد که شما بعد از وقایع شهریور از خدمت معاف شدید؟ چطور شد خارج شدید؟

احمدی: من تا حال ده یازده عریضه نوشته‌ام که من پیر شده‌ام. من یک طیب مجاز بودم. ۶۵ تومان می‌گرفتم که فقط ۶۲ تومان به دستم می‌دادند. نوشتم پیر شده‌ام مرا معاف کنید. هی رئیس صحنه می‌گفت. خیلی خوب. این بود که مرا اخراج کردند. معاف کردند.

رئیس: که این عمل تصادفاً برخورد به وقایع شهریور؟
 احمدی: عرض کردم دو سه سال پیش من عریضه فرستادم توسط دکتر هاشمی که
 من نمی توانم خدمت کنم. مرا معاف دارید. هی وعده داد تا آن موقع گفت خیلی خوب
 معاف هستید.

رئیس: پس عرایض شما عملی نمی شد تا بعد از وقایع شهریور؟
 احمدی: دیگر آن تاریخ هایش یادم نیست. آنقدر گفتم تا مرا اخراج کردند. عده ای به
 زیارت می رفتند. من هم رفتم. دیگر بنده خلافی نکرده ام.

رئیس: برگشتن شما چه تاریخی بود؟

احمدی: درست خاطر من نیست. گویا اوایل فروردین ۲۰ بود.

رئیس: رویهم چند مدت آنجا بودید؟

احمدی: چهار پنج ماه.

رئیس: همه این مدت را در یک جا بودید؟

احمدی: بله در یک جا، در کربلا بودم.

رئیس: آن وقت که دستگیر کردند کجا بودید؟

احمدی: توی صحن در کربلا بودم تذکره اقامت می خواستند. از من هم ورقه اقامت
 خواستند. چون نداشتم برگرداندند. آنجا معمولشان اینطور است.

رئیس: شما را تحت الحفظ آوردند یا نه؟

احمدی: آنها که تذکره اقامت ندارند، تحت الحفظ می آورند.

رئیس: پرونده حاکی است که بر اثر تقاضای دادستان شما را جلب کرده اند یعنی از
 طرف دادگستری شما را جلب کرده اند و شما را به عنوان مقصر جلب کرده اند.

احمدی: من مقصر نبودم، هرکس به زیارت حسین (ع) برود مقصر میشه؟! (خنده

حاضر)

رئیس: در این زمینه یک سؤال دیگر من می کنم که یک جواب حسابی بدهید. به
 طوری که هیأت دادگاه بتواند حس کند این حرف ها راست است. چطور شد که این
 اتهامات بر علیه شما در آمد؟

احمدی: بنده مریضی که ندیده ام. بهداری دروغ می گوید. خدا حاضر و ناظر است.

رئیس: در زندان طوری بوده که حتی زندانی ها هم وقتی آمد و رفت شما را به اتاقی

ملفت می شدند، یک «انالله» برای صاحب اتاق می خواندند. آیا آنها هم با شما عداوت داشتند؟

احمدی: آنها هم طمع داشتند. همه آنها طمع داشتند برای آنها غذای طبی مثل سوپ جوجه، پلو، میوه بنویسم. آنها مریض حسابی نبودند. من می گفتم بروید به رئیس بگویید. برای بعضی که مستحق بودند می نوشتم. دعاگو بودند من خودم در تمام عمر با کسی حسد یا بغض نداشته‌ام.

رئیس: آیا اطبای دیگر، هر چه دیگران می خواستند، می دادند؟

احمدی: البته چون به آنها مساعدت می کردند، مخصوصاً میوه می دادند.

رئیس: منظور من این بود که چرا این عداوت را زندانی‌ها با دیگران پیدا نکردند.

احمدی: به دیگران هم همینطور بدگویی می کردند.

رئیس: یک چنین طریقت با فحاشی مناسب دارد ولی برای اینکه یک طبیب پیرمرد

را چنین اتهامی بیندند یک دلیل دیگر می خواهد.

احمدی: دروغ می گفتند.^(۱)

رئیس: بروید سرجایتان^(۲)

رئیس: بروید سرجایتان.

۱. این قسمت نیز به نقل از اطلاعات، دوشنبه دهم بهمن ۱۳۴۲، ص ۴.

۲. در اطلاعات روز سه شنبه ۱۱ بهمن یازدهم پارسش راجع به قتل فرضی از پزشک احمدی به عمل آمده است که به علت عدم ارتباط با موضوع حذف شد.

متن تحقیقات از راسخ در دادگاه عالی جنایی (بعد از تنفس)

رئیس: (خطاب به راسخ)

رئیس: برطبق کیفرخواست اولی که خوانده شد، شما متهم هستید که در قتل جعفرقلی سردار اسعد به مناسبت اینکه رئیس زندان بوده‌اید، با احمدی معاونت کرده و او را به قتل رسانیده‌اید یعنی وسایل قتل او را فراهم کرده‌اید. این اتهام را قبول دارید یا نه؟

احمدی: تکذیب می‌کنم.

رئیس: شما در اواخر سنه ۱۲ و اوایل ۱۳ رئیس زندان بوده‌اید؟

راسخ: بله، هفت سال رئیس زندان بوده‌ام.

رئیس: وقتی که مرحوم سردار، جعفرقلی سردار اسعد، را در زندان کرده‌اند شما

رئیس زندان بوده‌اید؟

راسخ: بله قربان، بلی.

رئیس: مطابق پرونده که حاکی از این موضوع است، روز هفتم آذر ۱۳۱۲ آن مرحوم

در بابل دستگیر گردید و روز هشتم و نهم آذر از زندان قصر به زندان موقت شهر منتقل

شده و در شماره یک حبس بوده است و نزدیک صبح روز جمعه، دهم فروردین ۱۳،

فوت کرده. جهت انتقال او را از زندان بگویید.

راسخ: به طوری که در پرونده گفته‌ام و موجود است. شب این آقا را آوردند، بدون

حکم. پرونده حاکی است. صاحب منصب با عده‌ای مأمورین نظامی و پلیس با یک

کامیون شب آوردند. بعد تلفن کردند او را در بهداری بگذارید. ما هم گذاشتیم. بعد

گفتند بیاید در شهر، اداره سیاسی می‌خواهد تحقیقات از او بکند. آوردند.

رئیس: اسعد را گفتند بیاورند؟

راسخ: بله بله، همین ایشان را گفتند بیاورند.

رئیس: البته انتقال مشارالیه از قصر به زندان برحسب دستوری بوده.

راسخ: انتقال حکم لازم نداشت فقط یک تلفن.

رئیس: قبل از فرستادن اسعد به زندان موقت، هیچ تحقیقی از او شد یا خیر؟

راسخ: چه عرض کنم. معمول زندان را اگر بخواهم با نظام نامه عرض کنم، وقت زیاد می خواهد. همین قدر عرض می کنم که اشخاص متهم را به دستور رئیس شهربانی یا مقامات در جایی که قانونی بود مثل دادگستری توقیف یا آزاد می کردیم. مثل اینکه می گویند فلان کس چقدر حبس شود. یا فلان وقت آزاد گردد.

رئیس: شما خود را مکلف به رعایت مقررات می دانستید یا نمی دانستید؟

راسخ: من مطیع رئیس تشکیلات بوده ام. الآن هم همین طور است.

رئیس: اگر هر آینه رئیس کل امر می داد پایی آن نبودید که دستور برخلاف مقررات

است یا نه؟

راسخ: [برای] امر انتقال از زندان مرکزی به شهر، قرار و قانون لازم نیست.

رئیس: به امر ایشان او را انتقال دادید؟

راسخ: بلی به امر [ایشان] او را انتقال دادم. کما اینکه خود بنده را چندین جا برده اند. گفتند مرضی به بهداری بردند، بعد مرا از اینجا بردند. الآن در همین دوره باز هم اینها مرسوم است و عملی می شود.

رئیس: موضوع مسمومیت غذای سردار اسعد چه بوده. ازین باب چه سابقه پیدا

کرده اید و چه اطلاع دارید؟

راسخ: عرض کنم معمول زندان و نظام نامه، تکالیف مأمورین را معین کرده. مأمورین هر کدام وظیفه دارند. رئیس زندان منتظر راپورت مأمورین است. اگر راپورت داده، مطلع می شود والا نه.

رئیس: خلاصه شما می گوید از این قضیه اطلاع پیدا نکرده اید؟!

راسخ: اگر به من راپورت کسی ارا [نوشته باشند] البته مطلع هستم. اگر راپورت نداده اند نه خیر مطلع نیستم.

رئیس: اگر بنا باشد که از اول توقیف یک کسی محرمانه و به هیچ دفتری وارد نشده

باشد، شما اطلاع حاصل نمی‌کنید؟

راسخ: محرمانه نبوده است.

رئیس: وقایعی را در دفاتر ننویسند شما نمی‌دانید؟

راسخ: او را با یک کامیون آوردند با پنجاه نفر نظامی و ائاثیه و لوازم.

مگر مخفی بوده است؟!

رئیس: مقصود من حل نشد. گاهی می‌شود که نسبت به زندانی وقایعش محرمانه

باشد، آن هم به هیچ دفتری قید نشود یا نه؟

راسخ: عرض کردم فرمایشات شما دوجور است. یک زندانی رسمی است که

می‌نویسند: «محکوم به دو سال حبس یا فلان مدت.» یا از محکمه نظامی و یا اینکه اداره

سیاسی می‌نویسد: «فلان کس را فوراً توقیف نمایید»، یا آگاهی [می‌نویسد] و الا برای او

یک چیزی ننویسند، سابقه ندارد.

رئیس: عده‌ای از زندانیان از قضیه مسمومیت سردار اسعد مطلع شده‌اند، چطور شد

شما مطلع نشدید؟

راسخ: عرض کردم، ببینید قربان اگر موضوع اظهار اشخاص باشد، هرطور که گفتند

که خوب، والا اگر قانون است، عرض کنم وکیل کشیک و پاسبان هرکدام یک وظیفه

دارند. الآن تمام مأموران را بیاورند، برسید، ببینید.

رئیس: البته کارهای ساده و مشروع شما این جریانهای اداری را طی می‌کند. البته اگر

بنا باشد این جریان را طی نمی‌کند.

راسخ: جایی که ۱۸۰۰ نفر جمعیت و همه اطاقشان به هم متصل است همدیگر را

می‌بینند، می‌شود آنجا کار مخفی کرد؟! (۱)

رئیس: نوشته‌جائی که از جعبه اصلاح خود مرحوم اسعد پیدا شده حکایت می‌کند

که او مسموم شده؟

راسخ: البته این تحقیقات به عهده محکمه است. به چه دلیل می‌گویید. اگر یک

خطوطی اشخاص بخواهند بنویسند. اگر محبس سخت بود. چطور آن را نوشتند؟ از کجا

مرکب و قلم داشته‌اند که بنویسند؟

رئیس: خلاصه می‌گویید که اینهارا سردار اسعد ننوشته است؟

راسخ: بنده نمی‌توانم تصدیق بدهم. متخصص خط نیستم.

رئیس: دکتر محمد فروتن پزشک زندان اظهاراتی کرده، مفاداً دایر به اینکه غذا

مسموم خلیل‌نژاد خورده و علی اصغر هم یک چنین اظهاری کرده و اظهار کرده‌اند که غذا مسموم بوده است.

راسخ: عرض کردم اگر اتفاق در این موضوع دکتر فروتن اظهاراتی کرده، خودش

نخورده. زیرا اگر چنین چیزی بود، کشیک مجبور بود قید نماید و راپورت بدهد، اگر چنین چیزی بوده است.

رئیس: دیگران مسموم بودن اسعد را تصدیق کرده‌اند که غذایش مسموم شده.

راسخ: اگر اظهارات علی اصغر محکوم به قتل اظهاراتش پذیرفته است مال دیگران

هم پذیرفته است.

رئیس: اظهاراتی ابوالقاسم حائری در پرونده دیوان جزا کرده که رونوشت آن در این

پرونده است، آن هم تصدیق کرده که غذای اسعد مسموم بوده.

راسخ: عرض کردم مسموم بودن غذا را کسی می‌داند که وسایل داشته باشد.

لابراتوار می‌خواهد. اگر در بهداری این اتفاق افتاده، می‌فرستادند غذا را به انستیتو

پاستور در آنجا ببینند. شما خیال می‌کنید از زندان به بهداری یک قدم راه است؟ غذا را

به علاوه یک نفر نمی‌آورد، مثلاً غذای مرا که الآن در زندان هستم نوکرم به پاسبان

می‌دهد بعد به دست من می‌رسد این ترتیب همیشه بوده است.

رئیس: حسین سرتیپ زاده اظهاراتی می‌کند که رئیس زندان دو مرتبه دستور داده که

غذای محبوس بازرسی شود. یکی در موقع تیمورتاش بود، یکی موقع سردار اسعد.

راسخ: بنده چنین دستوری نداده‌ام و تکذیب می‌کنم.

رئیس: عمادی‌پایور اظهاراتی راجع به مسموم بودن آب سردار اسعد که در شیشه

بوده کرده و گزارشی هم به شما داده‌است صحیح است یا خیر؟

راسخ: بنده چنین گزارشی ندیدم.

رئیس: خوب انتقال سردار اسعد به زندان شهر به طور ساده و تلفن رئیس کل بوده؟

راسخ: همانطوری که عرض کردم با یک تلفن. آری تلفن کردند که بدانجا می‌آورند.

من هم زندان بودم. پرونده حاکی است. در تمام پرونده سردار اسعد یک دستوری

نیست.

رئیس: خوب اگر به این سادگی بود به قول خودتان انتقال یک زندانی به شهر اشکالی نداشت ولی ادعا اینطور تنظیم شده که دستور داده‌اید منافذ اطاق او را بگیرند که یک نفر زندانی آنجا خواهد آمد و آن هم سردار اسعد بوده.

راسخ: اولاً خیلی متأسفم- چه تأسف از خراب شدن آنجا ندارم- که شما می‌فرمایید تلفن شده یک اطاق مسدود شود. اطاقها مسدود بود. سوئدی‌های متمدن آنجا را ساخته‌اند. بیست یا سی اطاق داشته. منافذ فقط از پشت‌بام داشت. علت نداشت که من منافذ اطاق را بگیرم.

رئیس: اظهارات عزیزالله حقیقی وکیل کشیک راجع به ورود اسعد و دستور به عدم ثبت در دفتر و اظهارات دیگر او که دستور داده‌اید منافذ اطاق او را بگیرند و ورود سردار اسعد در دفاتر به همین جهت قید نشده است چه می‌گویید؟

راسخ: عرض می‌شود اولاً مسئولیت دفتر به عهده آن کسی است که اظهار می‌کند در زندان مدرک مأمورین، دفتر است. اگر دستوری رئیس بدهد وارد نکند آنها مسئولند. قضیه زندان مثل بانک‌ها است که اگر یک شماره کسر بیاید فوراً معلوم می‌شود و این کار مسئولیت دارد که دستوری بدهند ولی معلوم نباشد.

رئیس: محمد صالحیان اظهار می‌دارد که دستور داده‌اید که وقایع مربوط به سردار اسعد ثبت نشود و اینکه در شماره یک مسدود بوده، چه می‌گویید؟

راسخ: عرض کنم اولاً زندانی مرحوم اسعد در خفا بوده، به توسط دو نفر صاحب منصب ارشد آوردند به تهران، آن هم با ماشین کرایه. نوشته‌اند که اینقدر وجه کرایه را بدهید. محاسبات هم پول کرایه را پرداخته. روز روشن او را آورده‌اند. ملاحظه می‌فرمایید عمل محرمانه یا مخفی نبوده است برای چه مخفی باشد؟

رئیس: پس بنابراین اگر در دفاتر اسم سردار اسعد قید نشده بود شما مطلع نیستید؟
راسخ: مسئول همان کسی است که ذکر نکرده.

رئیس: ما نمی‌خواهیم عقب مسئول اداری قضیه بگردیم. ما می‌خواهیم حقیقت را بدانیم. حاصل اظهارات شما این بوده که هرچه بشود، باید در دفاتر نوشته شود. اظهارات حسن پاسبان (ص ۶۹۸) دایر به اینکه سردار اسعد به اسم مجهول وارد زندان شده و به دفتر ردیف ۲۶ و ۲۷ نوشته شده ولی بر حسب دستور رئیس قید نشده چه